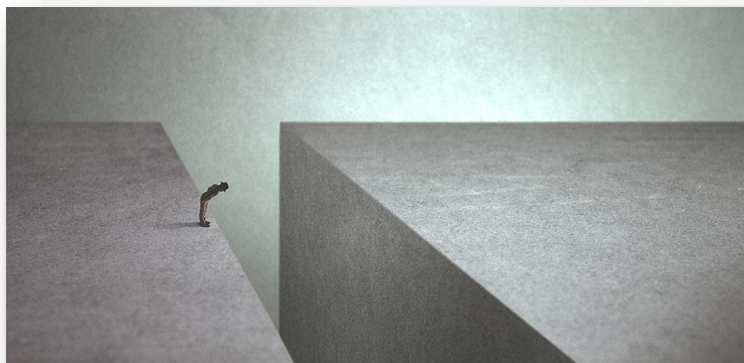


# هنر فاصله‌گذاری اجتماعی بر اساس آرای هانا آرنت

کیت برشت

ترجمه‌ی شیرین کریمی



هنگامی که فرد خود را تنها می‌بیند می‌تواند خلوت را تمرین کند، فاصله‌گذاری اجتماعی بهترین فرصت برای بازیابی این هنر گمشده است.

این‌طور که پیداست همه‌چیز در بالاترین سطح غلط پیش می‌رود. در طی چند سال گذشته پوپولیسم و اقتدارگرایی دوباره چهره‌ی زشت خود را نشان داده‌اند. اخیراً اقتصاد به پایین‌ترین حد خود در تاریخ سقوط کرده است و ما فقط در آستانه‌ی دروکردن محصولات محیط زیستی ویران هستیم. نرخ خودکشی بالا می‌رود، بحران پناهندگی همانند تب سیاسی خفیفی ادامه دارد و اکنون ما با یک بیماری عالم‌گیر روبه‌رو هستیم. انگار به مرز نقشه‌ی جهان متمدن رسیده‌ایم، به لبه چشم دوخته‌ایم و پی می‌بریم که به‌راستی در اینجا هیولاهایی بی‌شاخ‌و‌دم وجود دارند.

اما این پایان داستان نیست. هانا آرنت، فیلسوف نام‌آور آلمانی-آمریکایی به‌دلیل عشقش به جهان و تلاشش برای معنابخشی به وحشت‌هایی همچون توتالیتاریسم و هولوکاست درخور توجه است. بسیاری از واکنش‌های آرنت امروز می‌توانند به کار ما بیایند. به‌واقع کار آرنت نشان می‌دهد که چه‌بسا فاصله‌گذاری اجتماعی به علت ویروس کرونا نه فقط یک آستر نقره‌ای، که آستری طلایی دارد، آستری که در پیوند دیرینه میان سیاست و روان‌شناسی نهفته است.

### گفت‌وگو با خویشتن

از قضا به‌طور شگفت‌آوری آرنت شاهکار منتشرشده‌اش در سال ۱۹۵۱، *خاستگاه‌های توتالیتاریسم* را با تأملاتی درباره‌ی تنهایی به پایان می‌رساند. آرنت خاطرنشان می‌کند در دوران باستان حاکمان مستبد برای جداکردن شهروندان از یکدیگر تلاش کرده‌اند. کاشتین بذر جدایی و بدگمانی میان شهروندان مانع عملکرد هماهنگ مردم و ایجاد قدرتی می‌شود که بتوانند سلطه‌ی مستبدانه را براندازند. آنچه تفاوت داشت، حتی در زمان نوشتن آرنت، همه‌گیرشدن تنهایی بود.

نزد آرت انزوا تجربه‌ای به تمامی سیاسی بود، انزوا عجز شهروندان برای عمل جمعی در فضای عمومی و ایجاد قدرت بود. تنهایی بیشتر تجربه‌ای اگزستانسیال بود، تجربه‌ای که خصوصیتش ناتوانی در ارتباط با دیگران یا قرار گرفتن در معرض خصومت دیگران بود. امروز تنهایی، علی‌الخصوص میان بزرگسالان جوان، به حد اپیدمیک رسیده است. عجیب آن که نوشداروی آرت برای انزوا و تنهایی باهم‌بودن نیست، بلکه خلوت است.<sup>۱</sup> خلوت با انزوا و تنهایی متفاوت است زیرا در این دو تنهایی جسمی لازم است، اما در خلوت خویشتن به شکل اگزستانسیال تنها نیست، خویشتن با خودش معاشرت و گفت‌وگو می‌کند. مشخصه‌ی تنهایی و انزوا قطع ارتباط و دل‌کندن است، در خلوت فرد با خویشتن و با جهان در ارتباط است. در گفت‌وگوی خویشتن با خویشتن، فرد خلوت‌گزیده جهان را برای خودش شرح می‌دهد. برعکس، گفت‌وگوی دو خویشتن خلوت‌گزیده از راه ارتباط دوباره با انسانی دیگر تأییدکننده‌ی یگانگی و تغییرناپذیری هویت فرد خلوت‌گزیده است.

نزد آرت تمرین خلوت در اندیشه، وجدان و خلاقیت جریان می‌یابد. آرت در *خاستگاه‌های توتالیتریسم* می‌نویسد: «هر اندیشه‌ای، به معنای درست کلمه، در خلوت صورت می‌گیرد، اندیشه گفت‌وگویی بین من و خودم است.» به‌واقع، خلوت وضعیت طبیعی فیلسوف است. همچنین در *وضع بشر* در همین مورد اضافه می‌کند: «خلوت یعنی باخودبودن و از این رو چه‌بسا اندیشیدن انفرادی‌ترین عمل‌هاست، اما

## ۱ Solitude

مفهوم *solitude* نزد آرت در برابر مفاهیم انزوا *isolation* و تنهایی *loneliness* جای می‌گیرد. در ترجمه‌ی فارسی کتاب *خاستگاه‌های توتالیتریسم* که با عنوان *توتالیتریسم* به فارسی برگردانده شده است، مترجم معادل *انفراد* را برای *solitude* برگزیده است که به نظر نمی‌رسد معنای موردنظر آرت، یعنی تنهایی توأم با تأمل، اندیشیدن، شکل گرفتن وجدان و خلاقیت را برساند. در ادبیات کلاسیک فارسی معادل *خلوت* به شکل بهتری این معنا را می‌رساند. چنان که می‌خوانیم: «خلوت‌گزیده را به تماشا چه حاجت است / چون کوی دوست هست به صحرا چه حاجت است» (حافظ)، «روضه‌ی خلد برین خلوت درویشان است / مایه‌ی محتشمی خدمت درویشان است» (حافظ) یا «گر به صحرا دیگران از بهر عشرت می‌روند / ما به خلوت با تو ای آرام جان آسوده‌ایم» (سعدی)، یا «بدانک خلوت شب بر مثال دریایی است / به قعر بحر بود دُرهای ناسفته» (مولوی).

هرگز به تمامی بدون یک شریک و بدون همراه نیست.» به‌علاوه نزد آرنت عمل اندیشیدن تولیدکننده‌ی بینش‌هایی‌ست که ممکن است روی کاغذ بیایند و با دیگران در میان گذاشته شوند، بینش‌هایی که از اندیشیدن به خلقت، دست‌یابی به بقا و تبدیل شدن به بخشی از جهانِ مشترک‌مان به ما می‌رسد.

همچنین گفت‌وگوی خود با خویشان در خلوت منبع وجدان است. آرنت در مقدمه‌ی *حیات ذهن* به محاکمه‌ی آدولف آیشمان، چهره‌ی اصلی راه‌حل نهایی رایش سوم مراجعه می‌کند. به‌طور خاص مفهوم ابتذال شر را بازبینی می‌کند و می‌نویسد در مورد آیشمان این‌طور که پیداست شر مفرط از سر غرور، حسادت، نفرت، طمع یا دیوسیرتی اخلاقی نیست، بلکه از بی‌فکری محض است. آرنت می‌نویسد:

«نظر من به کم‌مایگی و حالت سطحی‌بودن در کننده‌ی کردار جلب شد که باعث می‌شد او نتواند شرّ بی‌چون‌وچرای کردارهایش را به هیچ‌روی تا سطح عمیق‌تر ریشه‌ها یا انگیزه‌ها [ی آنها] دنبال کند. آن کردارها کردارهایی هولناک بودند، اما کننده‌ی آنها – لاقلاً آن کننده‌ی بسیار واقعی که آن زمان محاکمه می‌شد – انسانی کاملاً عادی و معمولی بود، نه اهریمنی و نه هیولالوار. هیچ‌نشانی از اعتقادات ایدئولوژیک راسخ یا انگیزه‌های خاص در او نبود. و یگانه خصوصیت درخور توجهی که می‌شد در رفتار گذشته‌ی او و نیز در رفتارش به‌هنگام محاکمه و در تمام مدت بازجویی پلیس از او پیش از محاکمه پیدا کرد خصوصیتی کاملاً سلبی بود: آن خصوصیت نه حماقت بلکه بی‌فکری بود.»<sup>۱</sup>

آرنت به درماندگی تمام‌عیار آیشمان در طول محاکمه توجه کرد، به عجزش در دانستن اینکه در غیاب روال‌ها و تشریفات عادی چه بکند و چه بگوید. آرنت در ادامه می‌نویسد: «کلیشه‌ها، عبارت‌های پیش‌پا افتاده، چسبیدن به آداب قراردادی و رایج بیان و رفتار، کارکردی دارند که از لحاظ اجتماعی بازشناخته‌شده است، آنها از ما در

<sup>۱</sup> این بخش ترجمه‌ی مسعود علیا در کتاب هانا آرنت، حیات ذهن، جلد اول: تفکر، ۱۳۹۱، تهران: نشر ققنوس، ص ۱۷، است. م.

برابر واقعیت، یعنی در مقابل توجه اندیشمندان‌ای که همه‌ی رویدادها و امور واقع به موجب وجودشان از ما می‌طلبند، محافظت می‌کنند.»

آرنت حتی در زمان نوشتن این کتاب اظهار می‌دارد که چگونه «همین غیاب اندیشه... تجربه‌ای بسیار عادی در زندگی روزمره‌ی ما [شده است] که در آن تقریباً هیچ وقتی برای ایستادن و اندیشیدن نداریم، چه رسد به اینکه تمایلی به این کار داشته باشیم.» آرنت این پرسش را مطرح می‌کند که آیا خودِ اندیشیدن، صرف‌نظر از محتوای اندیشه، مخالف با بدکاری است؟ و آیا اندیشه عمل اندیشیدن را با وجدان مرتبط می‌کند: «خودِ کلمه‌ی وجدان (con-science) به معنای "با خود و به خود دانستن" نوعی دانستن است که در هرگونه روند اندیشه فعلیت پیدا می‌کند.»

### از استبداد تا توتالیتریسیم

در آخر، خلوت برای خلاقیت ضروری است. تفکیک خلاقیت و الهام (poesis) از عمل، پراکسیس و دغدغه‌های متداول ضروری است. اما فردِ منزویِ خلاق ارتباطش را با جهان مشترک اشیا حفظ می‌کند و با خلق چیزی ملموس به جهان مشترک ما اضافه می‌کند. آرنت در *خاستگاه‌های توتالیتریسیم* از خلاقیت شخصی به‌منزله‌ی روشی برای مقابله با استبداد یاد می‌کند: وقتی زیر لوای حکومت مستبد فضای عمومی از بین می‌رود، در کم‌ترین حالت ممکن است فرد با تفکرات و خلاقیت خود در فضای خصوصی به انزوا برود. به‌واقع، به شکل تاریخی هنرها اغلب زیر انواع تازبان‌های دیکتاتورهای منور شکوفا شده‌اند.

هر سه اثر خلوت-وجدان، اندیشه و خلاقیت- برای بازسازی جهان ضروری است. در عمل این سه در وهله‌ی اول زیست‌جهانی را خلق کردند که ما در آن ساکنیم. نزد آرنت «جهان» اصطلاحی فنی است، جهان فضایی دیرپاست که ما در آن به دنیا می‌آییم، در آن ساکن می‌شویم و زمانی که می‌میریم آن را با امیدواری پشت سر می‌گذاریم. جهان قوانین، ادبیات، هنر، موسیقی، فلسفه، نهادها و تمامی اشیای فیزیکی را در بر گرفته است، چیزهایی که در زندگی مشترک‌مان پناه‌دهنده و راهنمای ما هستند و ما را گرد هم می‌آورند و نیز ما را از یکدیگر جدا می‌کنند. این جهان مصنوع انسان است،

اما پایدارتر از عمر انسان است. در ضمن از آنجایی که جهان مصنوع انسان است مستعمل و فرسوده می‌شود و پایداری آن نیاز به بازسازی دارد. این امر بخشی از وظیفه‌ی هر نسل است.

وقتی در اخبار می‌خوانیم که در آمریکا علی‌الخصوص میان بزرگسالان جوان اعتماد به سایر افراد و نهادهای کلیدی در حال از بین رفتن است باید دلگرم‌کننده باشد. آرنت به یادمان می‌آورد که این امر تا حدی عادی است، نهادها با گذشت زمان فاسد می‌شوند. اوضاع وخیم شده است فقط به این دلیل که ما به شکلی درخور دست‌به‌کارِ بازسازیِ جهان نشده‌ایم، [به‌واقع] تا حدی به این دلیل که ما به شکلی درخور دست‌به‌کارِ خلوت نشده‌ایم. ما تنها بودن را فراموش کرده‌ایم.

آن هیولاهای خانمان‌براندازِ نابخردانه دوباره به خونخواهی سر بر آورده‌اند. آرنت استدلال می‌کند که میان همه‌گیرشدنِ انزوا و تنهایی و افزایش محبوبیتِ جنبش‌های سلطه‌گرا و پوپولیست ارتباط وجود دارد. آرنت در **خاستگاه‌های توتالیتریسم** استدلال می‌کند که تنهایی خود [دوره‌ی] ماقبلِ توتالیتر است. این حسِ گریز از همگان، از جمله گریز از خویشتن، فرد را آسیب‌پذیر می‌کند. آرنت می‌نویسد:

«آنچه انسان‌ها را در جهانِ غیرِ توتالیتر برای چیرگی توتالیتر آماده می‌سازد این واقعیت است که زمانی معمولاً در برخی از شرایط اجتماعی حاشیه‌ای مانند سنِ پیری تجربه می‌شد، اکنون به‌صورت تجربه‌ی روزانه‌ی توده‌های فزاینده‌ی قرن ما درآمده است. به‌نظر می‌رسد فرایند بی‌رحمانه‌ای که توتالیتریسم توده‌ها را بدان می‌کشاند و سازمان می‌دهد، گریزِ انتحاری از این واقعیتِ تنهایی باشد. در جهانی که هیچ‌کس قابل اعتماد نیست و به هیچ‌چیز نمی‌توان دلگرم بود «استدلالِ خودسرانه» و «شاخکِ حساس و نیرومندِ دیالکتیک که انسان را در چنگ خود می‌گیرد» همچون آخرین تکیه‌گاه انسان نمایان می‌شود.»<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> این بخش ترجمه‌ی محسن ثلاثی در کتاب هانا آرنت، توتالیتریسم، ۱۳۹۶، تهران: نشر ثالث، ص ۳۳۴، است. با اندکی تغییر (م).

در آن هنگام که «هیچ‌کس قابل اعتماد نیست و به هیچ‌چیز نمی‌توان دلگرم بود» نوشدارو خلوت است، گفت‌وگو با خویشتن [در خلوت] است که وجدان، اندیشه و خلاقیت را به بار می‌آورد. این سه نیز جهان را بازسازی می‌کنند. برای رفع سوء‌تفاهم نکته‌ای را باید در نظر گرفت: نزد آرنت خلوت زیر لوای استبداد امکان‌پذیر است نه زیر سلطه‌ی توتالیتزر. استبداد فضای عمومی را کنترل می‌کند، اما فضای خصوصی را رها می‌کند و ظرفیت‌های اندیشه، وجدان و خلاقیت را حفظ می‌کند. توتالیتاریسم به فضای خصوصی تجاوز می‌کند، از راه وحشت، تنهایی و ایدئولوژی حضور خویشتن را نزد خویشتن مختل می‌کند. چالش امروز در تمرین خلوت کلونیزه‌شدن به لحاظ ذهنی نیست، بلکه حفظ ارتباط با خویشتن و جهان است.

### فراخوانی برای قهرمانان

در این داستان تک تک ما می‌توانیم قهرمان باشیم. بسیار کسان به‌خاطر شغل‌شان حضور فیزیکی‌شان در خط مقدم مبارزه با بیماری عالم‌گیر لازم است تا کار جهان ما ادامه یابد. اما آنها که دعوت‌شده‌اند به فاصله‌گذاری اجتماعی باید سعی کنند خلوت را هم تمرین کنند، تسلیم وحشت نشوند و گفت‌وگوی خود با خویشتن را از سر بگیرند. جهان ما به‌شدت نیاز به بازسازی دارد، اما به احتمال زیاد بازسازی از بالا نخواهد بود. بازسازی از پایین، از انتخاب‌های هرروزه‌ی افراد آغاز می‌شود. در نهایت آنچه خلوت بازیابی می‌کند ظرفیت آغازیدن، و توانایی آوردن چیزی جدید به جهان است. نزد آرنت ظرفیت آوردن چیزی یگانه به جهانی که نیاز به بازسازی دارد هدیه‌ای است که تک تک ما هنگام تولد دریافت می‌کنیم. برای آرنت این هدیه نوعی معجزه است، سرچشمه‌ی باور و امید است.

امروز وظیفه‌ی ما تبدیل کردن لحظه‌های تنهایی به خلوت است. فرد هرگاه خود را تنها ببیند می‌تواند خلوت را تمرین کند، فاصله‌گذاری اجتماعی بهترین فرصت برای بازیابی این هنر از دست‌رفته است. خلوت بیش از هر زمانی ضروری است، هم برای جان سالم به در بردن از ویروس کرونا هم برای بازسازی جهان. پس از گذراندن دوران خلوت - دست‌به‌کارشدن برای اندیشیدن، بررسی وجدان و خلق چیزی جدید -

می‌توانیم با «معاشرتِ نیک‌پندار و اعتمادبخش با همگنان» دست به کار بازسازیِ جهان شویم.

منبع:

**The Art of Social Distancing According to Hannah Arendt, [Fair Observer](#), Mar ۲۳, ۲۰۲۰.**